



وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی تأکید کرد

اهتمام وزارت فرهنگ برای برگزاری باشکوه مراسم خاکسپاری در گیلان

محمدمهدی اسماعیلی، دیروز و پیش از سفر به استان کرمانشاه در مراسم اقامه نماز بر بیکر مرحوم هوشنگ ابتهاج (شاعر معاصر) در خانه ارغوان به امامت آیت الله دکتر سید مصطفی محقق داماد شرکت کرد.

به گزارش مرکز روابط عمومی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و

آیین تشییع و بدرقه هوشنگ ابتهاج در تالار وحدت برگزار شد

بعد از این روی من و آینه وصل جمال...

نداسجیانی- آیین تشییع و بدرقه

امیرهوشنگ ابتهاج (سایه)، روز گذشته با حضور جمعی از اهالی فرهنگ و هنر و تعداد بی شماری از علاقه‌مندان این شاعر و غزلسرای بزرگ ایران در تالار وحدت برگزار شد، مراسمی که از حضور فراگیر و گسترده چهره‌های برجسته موسیقی و ادبیات در آن خبری نبود اما عاشقان و علاقه مندان «سایه» از ساعت‌های اولیه صبح جمعه، رهسپار خیابان شهریار شده بودند، تا با زمزه اشعار او، شاعر «ارغوان» را تا خانه ابدی بدرقه کنند؛ البته پیش از آغاز مراسم در تالار وحدت، بیکر ابتهاج به خانه ارغوان رفت و با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، آیت‌الله مصطفی محقق داماد، بر بیکر هوشنگ ابتهاج نماز خواند.

مراسم تالار وحدت بدون مجری برگزار شد، ابتدا شعر معروف و ماندگار «ارغوان» با صدای ابتهاج پخش شد و پس از آن مجتبی عسگری آوازخوانی این شعر زیبا را در دستگاه ابوعطا به اجرا در آورد.

■ **امروز همه ما وارث گلته‌ها و اشعارش هستیم**

در ادامه این مراسم، **یلدا ابتهاج** ضمن سلام و عرض تسلیت به حاضران ، گفت: «سایه» بالاخره به سرزمین خودش بازگشت و با هفت هزار سالگان سر به سر شد، اگرچه بازگشت او به وطنش کار دشواری بود، اما با همکاری عده زیادی از دوستان، همچنین همکاری مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و البته سفارت ایران در آلمان سرانجام این اتفاق میسر شد.

افزود: امروز سایه، اینجا و در وطنش است و با شایعت شما به زادگاهش می‌رود و آنجا به خاک سپرده می شود، البته به دلیل دوری مسافت ... خاکسپاری در باغ محتشم رشت به شنبه پنجم شهریور موکول شد. یلدا ابتهاج با بیان این جمله که هرگز چنین روزی را تصور نمی‌کردم در ادامه افزود: من از جانب خودم به همه شما عزیزان تسلیت می‌گویم و امیدوارم این امانت را ازما بپذیرید.
در این سخن گفتنش شنید، اگرچه دیگر جسم «سایه» وجود ندارد اما از فرداها با شعرش در این سرزمین ماندگار است. من بر این نظرم خوب و بد هر آدمی با هر مرام و آیینی، پس از آیین خاکسپاری‌اش پاک می‌شود، پدر من انسان شریفی بود و تا آخرین نفس اش در غربت به یاد مردم ایران بود و غم و شادی آنها را با خود داشت. او هیچ پیامی را جز با شاعرش برای مردم ایران نگفت و تقریباً در تمامی اشعارش رد پای مهرش به مردم ایران، سرزمینش، به شعر و ادبیات او است و آنچه که هویت و فرهنگ ما است در اشعارش حفظ کرد و امروز همه ما وارث گلته‌ها و اشعارش هستیم و باید در شعرهای او تأمل کنیم تا بدینم پیام سایه در این اشعار چیست؟

■ **او را تنها نگذارد و به مزارش بروید**

دغدغه همیشگی سایه پاسداشت حرمت توم بود و او دوست داشت همه ما، هم به گذشتگان نگاه کنیم و هم آندگان را پاس بدرسیم. در آخرین لحظات زندگی اش می‌گفت می‌خواهم به رشت برگردم ،چون به آنجا تعلق دارم و می‌دانم که هرکسی را که به مصیبت یا مردم صحبت کند، آنها او را می‌پذیرند.

او در ادامه افزود: سایه سختی های زیادی را از سر گذراند ،اما هیچ گل تلخ نشد و امید را به خود و ما بازگرداند. من بعد از چند روزی به آلمان بازمی‌گردم نمی‌توانم هر روز سر مزار بروم، امیدوارم شما مردم ایران در هر جای کشور که هستید او را تنها نگذارید و به مزارش در باغ محتشم که امیدوارم آبرومند باشد، بروید و او را همیشه با خواندن اشعارش یاد کنید.

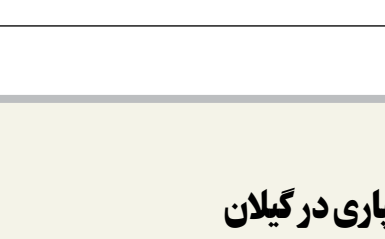


خبر آخر

به سامانه توزیع داخلی

درخواست خود را ثبت کنند.

به گزارش خبرگزاری مهر، در راستای حمایت‌های راهبردی وزارت فرهنگ



مراسم اقامه نماز برای بیکر مرحوم هوشنگ ابتهاج

ارشاد اسلامی، وزیر فرهنگ پس از حضور در مراسم اقامه نماز بر بیکر مرحوم ابتهاج در گفت‌وگو با دختر زنده‌یاد ابتهاج، فقدان این استاد برجسته ادبیات کشور را، غم بزرگی برای اهالی شعر و ادب فارسی دانست و بر اهتمام مجموعه وزارت فرهنگ در برپایی باشکوه مراسم وداع در تالار وحدت و مراسم خاکسپاری در گیلان تأکید کرد.



یلدا ابتهاج از عشق پدرش به ایران می‌گوید

راوی موسیقی با لهجه روشنفکرانه

زنده‌یاد هوشنگ ابتهاج را از سال‌ها قبل می‌شناسم و این افتخار را داشتم چند باری با ایشان هم صحبت شوم.

بی تردید آقای ابتهاج یکی ازاستوانه‌های بزرگ فرهنگ و هنر ایران زمین بود. غزلسرایی نام آشنا که عمری پرباروارزشمند داشت و به گفته رودکی: از شمار دو چشم یک تن کم‌وز شمار خرد هزاران بیش...

درتاریخ موسیقی ایران نگاه سیاسی داشتن را عرص مشروطه آغاز شد. مرحوم عارف قزوینی، شاعر وترانه سرا و یکی از فعالان بزرگ عرصه فرهنگ وهنر، اولین هنرمند و شاعری بود که نگاهی سیاسی به فنرهموسیقی داشت. عارف خود می‌گوید: «آن زمان که ترانه‌ها و صنف‌ها در مورد ببری خان، گریه ناصرالدین شاه و مفاهیمی از این دست بود. من از وطن سردردم و به موسیقی وزن و اعتبار اادم.» وپه نظرم «سایه» نیز در ادامه نگاه «عارف» چنین دیدگاهی به فرهنگ و هنر و خاصه موسیقی پیدا کرد.

مرحوم پیرنیا که بنیانگذار برنامه «گل‌های جاویدان» و «برگ سبز» بودند وسنگ بنای موسیقی هنری را در ایران بنیان نهادند با مدیریت وکابوت بی نظیرش توانست برجسته‌ترین هنرمندان موسیقی ایرانی را گردآورده و در کنارش، بی‌نظیرترین آثار را در رادیو تولید نمایند که قریب به اتفاق آنها برای همیشه در تاریخ موسیقی و در دل و جان مردمان این سرزمین جاودانه خواهد ماند. اما از سویی باید گفت «سایه» به‌عنوان نسل بعدی مدیریت موسیقی، علاوهبر توانمندی‌های مدیریتی، یک کنشگرسیاسی بود. او سال‌ها قبل، پیش ازآنکه در رادیومدیریت برنامه موسیقی این رسانه را برعهده بگیرد، با بزرگان ادب و هنر ایران ارتباط صمیمانه داشت و در رفت و آمد بود و این ارتباطات، تأثیرات بسیاری در معرفویت سایه داشت.

یلدا اذعان کرد که همزیستی وهمکلامی اش با موسیقیدانان و همینطور به‌عنوان مدیر موسیقی در رادیو، برای سایه معروفیت، شهرت واعتماری ویژه در تاریخ فرهنگی و هنری ایران برجای گذاشت. اگرچه پر مدیریت او در رادیو انتقاداتی هم وارد شد و برخی از هنرمندان گلایه و انتقاد داشتند که «سایه» در آن دوران آنها را خانه‌نشین کرد و نتوانستند فعالیتانی داشته باشند ویر این نظر بودند که ابتهاج معمولاً با طیف خاصی کاری می‌کند...

اما گذشته از این گلایه‌ها و شکوایه‌هایی که در باره او مطرح بود، باید بار دیگر متذکر شوم، ابتهاج همان نقشی را که عارف قزوینی در فرهنگتی، فرهنگی، هنری و سیاسی کردن موسیقی ایران ایفا کرد به گونه‌ای عمیق‌تر و دقیق‌تری گرفت و آن مسیر را حافظانه ادامه داد. او در دهه ۵۰ فضای محتوایی موسیقی را به سمت سیاست کشاند و با شجاعت تمام به سراغ هنرمندانی رفت که شاید در آن زمان اسم و رسمی نداشتند، اما با خط فکری که سایه برای آنها مشخص کرده بود، آنها در جامعه مطرح شدند.

او موسیقی را به فضای روشنفکری سوق داد و این اتفاق بود که شخص سایه در دهه -۵۰ با مدیریت خود انجام داد. بسیاری از هنرمندانی که می‌شناسیم مانند اعضای گروه شیدا و عارف، مرحوم محمد رضا لطفی، مرحوم محمد رضا شجریان و... دست

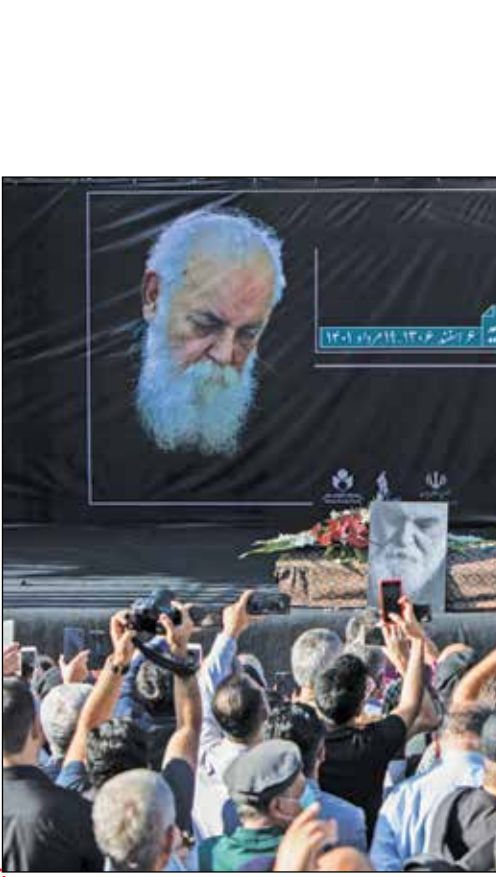
■ **شنبه ۵ شهریور ۱۴۰۱**

■ **سال بیست و هشتم**

■ **شماره ۷۹۸۹**



لیلدا



عکس: مهدی قاسمی، ایران

تک‌نگاری

تسلط و تعهد خاص نویسنده



مهدی قادری گرافیست و مدیر هنری انتشارات خط مقدم

نویسنده و سوزه‌هایش چه تجربه‌ای از سر می‌گذراندند، ولی آنها هم نمی‌دانستند که

اولین مخاطب‌شان طراح گرافیکی است که در اتاق کناری در حال تجربه شیرین‌ترین

لحظات کاری خود با شنیدن صدای آنهاست.

افراد یکی یکی و در ساعت‌های هماهنگ شده به دفتر انتشارات خط مقدم می‌آمدند، جلوی نویسنده می‌نشستند و به سؤال های دقیق او که با خونسردی و آرامش کامل پرسیده می‌شد پاسخ می‌دادند و اینگونه، هرکسی از زاویه دید و تجربه زیسته خود، شهید را روایت می‌کرد.

در مدت تهیه مصاحبه‌ها کم، کم تسلط بسیار عالی نویسنده، به شخصیت و زندگی سوزه اصلی، یعنی شهیدمهدی صابری از طرفی و اشراف بسیار خوب او به حوادث و منطاق عملیاتی سوریه از طرف دیگر، بر ایام جذاب شد. این تسلط و دقت در سوزه و کار جمع‌آوری خاطرات و مستندات، تا آنجا پیش می‌رفت که اگر هم‌زمان شهید، اسم منطقه‌ای را فراموش می‌کردند یا اشتباه می‌گفتند، خانم علی‌بخشی، یادآوری یا تصحیح می‌کرد یا آدرس بهتری می‌داد، مثلاً اسم یک شخص ،با منطقه عملیاتی یا جاده را می‌برد و خانم علی بخشی می‌گفت همان که پایین تپه فلان بود یا اسم عملیات را می‌برد و سوزه را هدایت و همراهی و کمک می‌کرد تا خاطره خویش را بخوبی و با جزئیات بیشتری به خاطر بیاورد.



این میزان از تسلط نویسنده که در روزهای متعدد و در لحظات حساس خودش را مرتب نشان می‌داد آن قدر ادامه و عمق پیدا کرد تا من که در طول روز از پشت میزم بلند می‌شوم و از روز اول هم تصمیم گرفته بودم در هنگام انجام مصاحبه‌ها از اتاقم خارج نمی‌شوم و فضای ایجاد شده را از بین نبرم و اجازه بدهم حس و حال گفت‌وگوها به همان خوبی که بود حفظ شود - چون خودم احساس خوبی در اتاقم از شنیدن داستان‌ها داشتم - به بهانه پذیرایی بروم بیرون تا ببینم این نویسنده کیست که این قدر مسلط به ابعاد زندگی و کارهای شهیدی است که او را از قبل نمی‌شناختم.

آن زمان دوست نداشتم این مطلب را به خود نویسنده نبروز بدهم؛ دوست داشتم هیچ دخالتی در آن فضای خوب نداشته باشم، اما با دیدن یادداشت نویسنده درباره تجربه‌اش از نگارش این کتاب ارزشمند که در ضمیمه قفسه کتاب، در روزنامه جام‌جم نوشته شده بود، یاد آن روزهای ناب افتادم و گفتم من هم چند خطی از تجربه و روایت شخصی خودم درباره روزهای تولید این کتاب بنویسم، چرا که فکر می‌کنم هر کتانی گویند، زیست و شخصیتی دارد؛ شبیه انسان‌ها و شاید روایت‌های مختلف از مراحل تولید یک کتاب به شناخت بهتر آن کتاب کمک کند.

اما یکی از احساسی‌ترین ایام آن تجربه، روزی بود که بعد از یکی دو نفر که آمدند، مصاحبه شدند و رفتند، شخصی وارد شد که طبیعتاً من چهره او را نمی‌دیدم، مثل باقی سوزه‌ها و فقط صدایش را می‌شنیدم که البته این هم خودش بر ایام جذابیت دیگری داشت که می‌توانستم از داخل اتاقم چهره و حالات و احساس س‌ن و سال و حتی طرز لباس پوشیدن سوزه‌ها را تصور کنم، در هر صورت در طی مصاحبه متوجه شدم آن شخص یکی از صمیمی‌ترین دوستان قدیمی شهید بود.

از همان ابتدای گفت‌وگو درباره شهید با احترام و حسرت و احساس فوق‌العاده‌ای صحبت می‌کرد که در صداایش کامل مشهود بود و به من که در اتاق دیگری پشت میز خود مشغول کار طراحی بودم، مثل موسیقی محزون عاشقانه‌ای منتقل می‌شد. مدام احساس می‌کردم چیزی در این حرف‌ها هست که جنس گفتار آن شخص را با باقی مصاحبه شونده‌ها متفاوت کرده است.انگار چیزی در دل دارد که نمی‌خواهد بگوید یا نمی‌داند بگوید یا نه، با خودم کلنجار می‌رفتم که آیا به نویسنده هم این احساس منتقل شده است یا نه؟ که در اواخر مصاحبه، دوست شهید دل به دریا زد و از نویسنده محترم پرسید: بخشید من یک سؤالی دارم؛ شما که در این مدت با کل خانواده و دوستان شهید صابری مصاحبه کردید، از آن‌ها حرفی درباره من نشنیدید؟ نویسنده محترم پرسید: چه حرفی؟ دوست شهید گفت: آخر شهید از یک جایی به بعد رابطه‌اش را با من کم کرد و بعد هم بی هو ا رفت سوریه و شهید شد و همه اینها برای من بسرعت رخ داد؛ ما اهل هیچ کار خلافی ندیده‌یم که باعث جدایی من شود. من خیلی به او بودم. حالا می‌خواستم بدانم نتیجه‌ای هم نرسیدم، خیلی دوست داشتم از خودش بی‌روسم ولی فرصت نشد. نویسنده پرسید: یعنی خودتان هیچ حسدی نمی‌زنید؟ دوست شهید گفت: نه، اصلاً، بعد از شهادتش خیلی فکر کردم و فقط یادم افتاد یک‌بار که روی پله‌های جایی نشسته بودیم، نگاهان برگشت به من گفت یک چیزی می‌خواهم بگویم، گفتم بگو. گفت در فلان روز و فلان جا من آهنگ یک خواننده زن را برای جمع رفقا خواندم و تو در این چیزها سواد ودقت بیشتری بود و می‌دانستی که این کار من اشتباه است. چرا جلوی من را نگرفتی؟ چرا به من تذکر ندادی؟ چون تومی دانستی‌ که این کار من اشتباه است؛ به‌عنوان دوست باید به من تذکر می‌دادی... آن روز جواب خاصی نداشتم به او بدهم. حالا می‌خواستم بدانم شما چیزی دستگیرتان نشده از میان این همه مصاحبه که گرفتید؟ و تمام اینها را با یک حسرت و بغض صادقانه‌ای گفت که کامل در صدایش مشهود بود. خاطرم هست این مطلب چندباری بین نویسنده و دوست شهید رد و بدل شد، ولی به نتیجه‌ای نرسید. آن روز از اتاقم بیرون نرفتم و بیغضم گرفته بود از این همه احساس حسرت جامانده در دل رفیق صمیمی یک شهید.

راستش من نویسنده نیستم و نمی‌دانم هیچ‌قدر نوانسته ام دو اتفاق و تجربه فراموش نشدنی خودم در مراحل تهیه این کتاب یعنی تسلط و تعهد خاص نویسنده کتاب به سوزه بدون اشتباهی قبلی و دیگر احساس حسرت یک دوست شهید را بیان کنم. در طراحی جلد کتاب خون‌شریک که در نمایشگاه کتاب امسال مورد تحسین استاد مسعود نجابانی هم قرار گرفت و در برنامه‌های تخصصی و جنئی نمایشگاه کتاب به‌عنوان یک نمونه خوب از کار گرافیک به نمایش در آمد و کار طراح مواضع و کاربلد، خانم انسیه داورپناه است جز در حد مشورت‌های مختصر، حضوری نداشتم اما کتاب را بشدت دوست دارم و تا همین حد و حدود که گفتم در جریان تهیه کتاب خون‌شریک هستم. زحمات و رفت و آمدهای بین شهری و تسلط بسیار عالی و دلسوزانه نویسنده کتاب خانم مریم علی بخشی به محتوا را شاهد بودم و حجم زیادی از مصاحبه‌هایی که تهیه آنها، ساعت‌ها و با دقت زیاد طول می‌کشید و خدا می‌داند که چه بار احساسی و عاطفی‌ای در کنار دقت‌های نگارش یک کار مستند، برای نویسنده داشته است. شهید مهدی صابری عزیز هم که از محبوب‌ترین شهدای مدافع حرم چه در میان هم‌زمانش و چه در میان آنهاهی است که می‌شناختمش. پس پیشنهاد می‌کنم حتماً این کتاب ارزشمند را که در انتشارات جوان و انبیا گنظه مقدم چاپ شده، مطالعه فرمایید، به امید اینکه لحظه پایان مطالعه کتاب، خود را آدمی دیگر بباییم.

